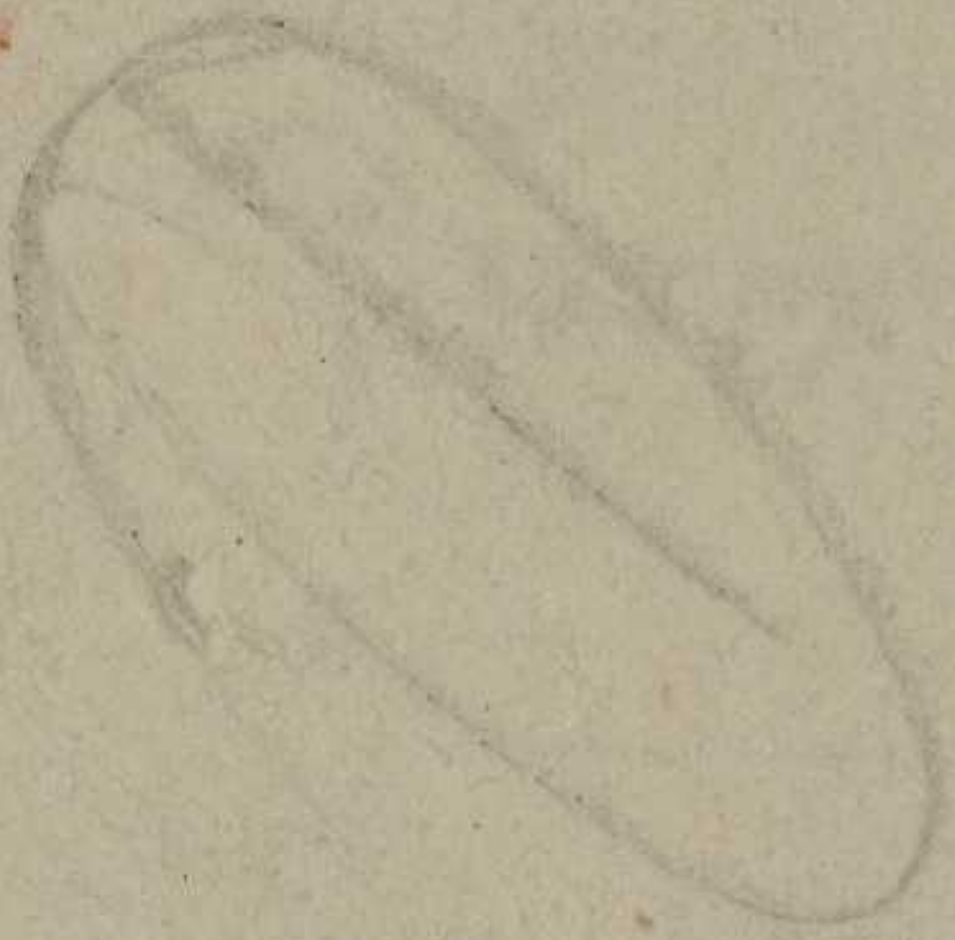


<p> ببودند شادان از ناز روی کز و کسند خورد و آرام و ناز نراش سمران بر کس و دردی دلبری نمودن هواران نه هنگام شکست و بکس بخش سر نامداران و پیش کوران بر آوردن اطفال بر شاه کرد نوزد باز بردان و پیر و رخسار همی مغربان و تساویدین نکبیا رساند و راجا بلینق رفوف و درانم بود برای سل که ای سپر کشته زارام جام دولب کرد همان شادای کرد بر و هر زمان نام بردان خواند بلشفس بر افشاری دست رزش خون بر شیر و کونان سینه غایب و شد بولا دم که ان کرم را باز کرد زرم </p>	<p> همه شهران از کفنا راوی یکی کار پیش است و نوحی راز چگونه فرستم بدشت ببرد همانا فراموش کردی من کون گاه زرمست و او حسن ند و لطف زالی دلبر جوان نه هنگام زرمست و نیک و بد اگر دشت کز اند و جنگ سنج همی افش افروز در گوش ترسند ز عراده و محیق شکسته گنم من دران سب بیا سخ همت کف دستان تمام همه تر جو کز ما را بدین شبه میزد کفنا را و خرم طاند ه ای سبکی رستم کشید پیش یک ما دیان بر کد شمشیر سینه چشم و بور ابروی کاوم کند کانی همی ادخم </p>	<p> ببندی میان و ناشی در بیا لاسه تیر ترا از انجمن دلک باز و شادی چونند که ای با مور هت را بجوی نماند زرم در جهان بوی در که هموان هر فور در و حسن کشند می رهلوانی سرو نه والا نود بر و ریندینار که سمران آفتاب را رس ببند بر و با روی دیال من کراشد بشم ز نوران کرم که کفتی بر افشانند فواهد را بیارند زی هلو نامدار کشند از خنر فرم و بر مرز بر و داغ شاهان همی خواند فسیله همی ناه از زبانک سر زرمش هم بهنای او مران کرم سلطت را بدین </p>	<p> که بر کینه تخمه زاد ششم برستم من کف کای بیلین هنوز از لب بشیر بوییدی چین با سخ آورد رستم برو کون کز رستم زور و رشک زنا را از ان نام باید بلند ترا گاه بر مست و او آرزو چین با لب و اچنهای دراز یکی بردانم بخند از روی هر از ان کورم کویال من یکی کز خواهم جوید کرم جان شد ز کفنا را و هلو ان بفرمود با کز رسام سوار یکی اسب خواهم کجا کرم همه پیش رستم همی را بدید چین نار کابل نامزد ز یک یکی کرم از لب بیلای او چورستم همان مادان شکرد </p>	<p> که هستی بر کار همدستان سلاح سواران خنکی بسایف چه سارم که هنگامه نرم که حفت تو با ذابهی می کمانم که آگاه بند هلو ان همان چشمن زرم و نیک که ترکی لیرست و بر جاسوی که من بستم مرد آرام و جام جو با بوز کلر زک در خون شوم رمانه بران دست از ترکشتم ببزد ز خون لیل ز یک که خون باز در ابر او آورد کز دارم اندر جهان یاد کار که ای هلو ان جهان بشر بیاورد و لحنی کالستان نهادی بر روی زمین بر شکم بر و بال فری مانش ترا جو بر کل سرخ بر زعفران </p>	<p> نحوایم برستم بران داستان زهر سو هبونی و کاور شناخت ترا زور نور که زرم بلیست چه کوی چه ساری چه با سخ ز کوه سسد و رینل زبان ز افکدن شهر شیر ست چگونه فرستم بر انیش او چین کف رستم برستان بیلی که در خنک من خون شوا هر که که جوشن بر در کشتم جو من بش درم سنا خنک که روی من را کرم بی سیاه بیا دم برت کز رسام سوار بلی افروز خواند ز رزال زر کله هر چو بودش زانستان رندوی او پیش کردی تخم دو کوشش خود و حیح ایدار نشد بر کار از کزان با کزان </p>
--	---	---	--	--	---



برستم خنر کف جو بان بیز
که ای هت را سب کفنا را بیکر
بر رسید رستم که ای سب
که از داغ روی دور افش
خنر داد با سخ که داغش
ز رستم کونان کونان



Handwritten notes in the bottom left corner, including the number '104' and some illegible characters.

Per. 104.8